

طناب پوسیده "سه جانبه گرایی"

جمعی از فعالین کارگری

چهاردهم مهرماه هشتاد و شش

نوشته زیر اوایل خرداد ماه امسال در مقطعی که بحث بر سر سیاست "سه جانبه گرایی" در میان فعالان و محافل و تشکل های کارگری اوج گرفته بود، تهیه شد. در حقیقت، این مقاله را در پاسخ به پیشنهادی که از سوی دوستان شورای همکاری مبنی بر انتشار بولتن شورا دریافت کرده بودیم، نگاشتیم. دوستان شورای همکاری، موضوعات شماره اول بولتن را که قرار بود در نیمه پایانی خرداد ماه ۸۶ انتشار یابد، در دسترس ما قرار دادند. ما نیز بلافاصله مقاله زیر را از طریق ای میل به دست مسئولین شورا رساندیم. متأسفانه به دلایلی که هنوز برای ما مشخص نیست، انتشار آن بولتن تا امروز به تعویق افتاده است. بنابراین با پوزش از دوستان شورای همکاری، تصمیم گرفتیم که مقاله خود را از طریق سایت های کارگری و خبری مختلف، انتشار علنی دهیم. مشتاقانه منتظر نظرها و انتقادهای رفقا و دوستان از گرایش های گوناگون در مورد این مقاله هستیم. به امید پیروزی.

«جمعی از فعالین کارگری» - ۱۲ مهر ۱۳۸۶

طناب پوسیده "سه جانبه گرایی"

مدتی است که از میان صفوف جنبش کارگری ایران، زمزمه دفاع از سیاست "سه جانبه گرایی" در فعالیت های سندیکایی به گوش می رسد. معنی این سیاست به طور خلاصه، نشستن نمایندگان کارگران و کارفرمایان و دولت بر سر میز مذاکره، چانه زنی بر سر مطالبات طرفین و تنظیم روابط و قوانین بر حسب توافق جمعی است. البته دفاع از این سیاست را باید از عجایب جنبش کارگری ما دانست. چون در کشوری زندگی می کنیم که دولت، خود بزرگترین کارفرما است. در این کشور نقش دولت در هدایت و حفاظت و نمایندگی نظام سرمایه داری، کاملاً مستقیم و آشکار است. بنابراین، حتی از ظواهر هم می توان فهمید که این میز مذاکره، "سه جانبه" نیست. و در بهترین حالت، نماینده کارگران يك طرف است و نمایندگان نظام سرمایه داری به توان ۲ (کارفرما و دولت) طرف دیگر. از این مهمتر، ما در کشوری زندگی می کنیم که به رسمیت شناختن ابتدایی ترین حق و حقوق کارگران، جرم محسوب می شود. در اینجا نه حق اعتصاب کارگری وجود دارد و نه حق تشکل مستقل کارگری. در اینجا اخراج و زندان نصیب نمایندگان واقعی کارگران می شود و در مقابل، نهادها و عواملان حکومتی را به عنوان نماینده جامعه کارگری جا می زنند. پس در واقع، "سه جانبه گرایی" در استبداد سرمایه داری، یعنی نشستن نمایندگان نظام سرمایه داری در سه طرف میز. دفاع از سیاست "سه جانبه گرایی" واقعا از عجایب جنبش کارگری ماست. زیرا ما در کشوری زندگی می کنیم که سال هاست همین سیاست از سوی نهادهای ضد کارگری و وابسته به حکومت

نظیر "خانه کارگر" و "کانون شوراهای اسلامی کار" تبلیغ و به اجرا گذاشته شده است. هر کارگری که از کارفرما به مراجع حل اختلاف "سه جانبه" شکایت برده است و به قول معروف گذارش به دباغ خانه افتاده، با نتیجه عملی این سیاست به خوبی آشناست. کارگران به چشم خود دیده اند که عموماً رای با فشار و یا "ریش سفیدی" دولتی ها به نفع سرمایه دار صادر می شود. افرادی که به عنوان نماینده کارگر در این مجامع حضور می یابند (حتی اگر واقعا مستقل و با حسن نیت هم باشند) عملاً هیچ کاری از پیش نمی برند و در واقع حکم **ماشین امضاء** را بازی می کنند. در مورد تصمیم گیری های اساسی تر نظیر تعیین سطح دستمزدها، وضع از این هم بدتر است. در این جور کارها، معمولاً حتی نمایندگان به اصطلاح کارگر وابسته به خود را هم بازی نمی دهند. یعنی نمایندگان دولت و سرمایه داران بزرگ بخش خصوصی بر مبنای منافع کل نظام سرمایه داری، خودشان می برند و می دوزند. حالا در جامعه ای که جنبش کارگری اش چنین تجارب روشن و دست اولی دارد، بخشی از فعالین سندیکایی پرچم دفاع از سیاست "سه جانبه گرایی" را بلند کرده اند!

این ها واقعیاتی بدیهی است و برای فهم و قبول کردنشان نیازی به داشتن يك مغز پیچیده نیست. **پس چه چیز باعث شده که حرف از سیاست "سه جانبه گرایی" به میان آید؟** ما در شرایطی به سر می بریم که نظام جهانی سرمایه داری، تهاجم لجام گسیخته ای را در عرصه استثمار نیروی کار و غارت منابع در سراسر دنیا آغاز کرده است. بر این تهاجم، نام "جهانی سازی" یا گلوبالیزاسیون گذاشته اند. معنی این حرکت که از اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی به راه افتاده، برداشتن موانع دست و پا گیر حقوقی و گمرکی و تنظیم و تغییر قوانین داخلی کشورها به نفع حرکت آزادانه، بیرحمانه و بدون مرز سرمایه های بزرگ امپریالیستی است. گلوبالیزاسیون و آزاد سازی سرمایه، استثمار کارگران و زحمتکشان همه کشورها به ویژه کشورهای تحت سلطه را فوق العاده تشدید می کند. این حرکت با **بیکار سازی های گسترده، گسترش فقر، پایین رفتن سطح معیشت، حذف امکانات رفاهی، و فراگیر شدن فلاکت و فحشا و دیگر مصائب اجتماعی همراه است.** فشارهای کمرشکن گلوبالیزاسیون که روند رو به رشد خصوصی سازی را به همراه دارد، بدون شك مقاومت و شورش را در جوامع مختلف دامن می زند. روشن است که نظام سرمایه داری جهانی برای اعمال این فشارهای کمرشکن بر صدها میلیون زن و مرد زحمتکش در دنیا، مثل همیشه در درجه اول به زور دولتی و نیروی تفنگ خود اتکاء می کند. اما فقط این نیست. سرمایه داری از مدت ها پیش می داند که برای کنترل نیروی کارگران و زحمتکشان، باید با **پنبه** هم سر ببرد. سرمایه داری می خواهد به طبقه کارگر بقبولاند که با این طبقه "منافع مشترك" دارد و به نفع هر دو طرف است که با صلح و آرامش سر يك میز بنشینند و با هم کنار بیایند. سرمایه داری می خواهد به طبقه کارگر اثبات کند که بهترین کار، قبول **قواعدی** است که استثمارگران برای "بازی کار و سرمایه" تعیین کرده اند. بنابراین کارگران راهی ندارند جز این که در همین زمین بازی کنند. و گرنه، در مقابل گردباد بنیان کن "جهانی سازی" و "آزاد سازی" و "خصوصی سازی" تاب تحمل نخواهند داشت.

همین فشارها و پیشنهادهای همزمان سرمایه داری جهانی است که خواه ناخواه گرایشی را در صفوف جنبش کارگری همه کشورها به وجود می آورد: **گرایش ترس و ابهام نسبت به آینده تیره و تاری که در شرف تکوین است.** گرایش چنگ انداختن به هر ریسمانی که در این شرایط در دسترس قرار می گیرد (یا خیال می کنیم که در دسترس مان قرار دارد). بخشی از جنبش کارگری برای فرار از فقر و فلاکت و بیکاری بیسابقه ای که بر مبنای

دستورهای اقتصادی بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی فرا خواهد رسید، به بازی کردن در زمین حریف تمایل پیدا کرده اند. طنز اینجاست که تشدید فشارها به مقاومت بیشتر و رشد جنبش خودانگیخته کارگری می انجامد. اما بخشی از فعالان جنبش کارگری از آن نتیجه عکس می گیرند و نسبت به سیاست "سه جانبه گرایی" امیدوارتر می شوند! یعنی دچار این توهم می شوند که سرمایه داری مجبور است آنان را با پشتوانه این جنبش توده ای به رسمیت بشناسد و به میز مذاکره دعوت کند. به یک کلام، پیروی از سیاست "سه جانبه گرایی" در شرایط کنونی، نتیجه تشدید فشار، شکل گیری ترس و ابهام در مورد آینده، و توهم نسبت به راه حل های قلابی است. ناگفته نماند که فقدان یک **قطب** قدرتمند رزمنده و پیگیر کارگری در شرایط کنونی، امکان و فرصت بیشتری برای طرح و تبلیغ اینگونه سیاستها در جنبش کارگری ایران فراهم آورده است.

اما برای درک عمیقتر سیاست "سه جانبه گرایی"، می باید به تاریخچه و سابقه این سیاست در سطح بین المللی و نتایج تاکنونی آن نیز نگاهی بیندازیم. **اولاً**، نطفه سیاست "سه جانبه گرایی" را دولتهای اصلی نظام امپریالیستی درست بعد از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، برای جلوگیری از نفوذ آن **انقلاب** و به راه افتادن **انقلابات کارگری** در بقیه کشورها گذاشتند. این سیاست، هسته مرکزی "سازمان جهانی کار" (ILO) است که در سال ۱۹۱۹ به وسیله امپریالیستهای اروپایی و آمریکایی تاسیس شد. **هدف از تاسیس این سازمان چه بود؟** در درجه اول، این سازمان قرار بود که با تصویب یک رشته قوانین مشترک کار برای کشورهای سرمایه داری پیشرفته، خطرات ناشی از **شورش و انقلاب** را کم کنند. در عین حال، سازمان جهانی کار قرار بود که با ایجاد شرایط کار نسبتاً یکسان در کشورهای مختلف، و با رویکردی درازمدت به تولید و بازتولید نیروی کار، نظام سرمایه داری را **به روزتر و کارآمدتر** کند. دولت های سرمایه داری که همیشه و در همه کشورها خود را نماینده مردم معرفی می کنند، در این سازمان به عنوان میانجی میان کارگران و کارفرمایان ظاهر شدند. یعنی به عنوان کسانی که با در نظر داشتن منافع کل جامعه، کارگران و کارفرمایان را به سازش و مصالحه می رسانند تا نظم اجتماعی و تولید مختل نشود. سیاست "به مرگ گرفتن تا به تب راضی شدن" جزء ثابت تدابیر سازمان جهانی کار بود. **والبته این همیشه به معنی این بود که کارگران باید به تب راضی شوند و بسوزند و بسازند.** اما کسانی که به عنوان نماینده کارگران در سازمان جهانی کار شرکت می کردند چه نهادهایی بودند؟ **فدراسیون های سندیکایی و اتحادیه های کارگری که تحت رهبری فرمیستی و ارتجاعی و تابع سیاستهای بورژوازی بودند،** به نام نماینده کارگران بر سر میز مذاکره نشستند. اینها در واقع نمایندگان اشرافیت کارگری، بخشهای به آب و نان رسیده کارگران کشورهای امپریالیستی، و یا مزدوران مستقیم بورژوازی حاکم بودند. طی سالهای بعد، سندیکاهای تحت نفوذ سوسیال دمکراسی و چپ سازشکار، فعالانه در این سه جانبه گرایی شرکت جسته اند. البته، حتی اگر به فرض محال، سندیکاهای واقعا مستقل و نمایندگان واقعی کارگران هم به جای اینان به سازمان جهانی کار راه می یافتند فرقی نمی کرد. ماهیت و برنامه و ساز و کار این نهاد چنان بوده و هست که هر کس را به **پیش برنده سیاست بورژوازی بین المللی تبدیل می کند.** جالب است بدانید که طبق مقررات سازمان جهانی کار، حتی در این ترکیب "سه جانبه"، دولت دو نماینده، و کارگر و کارفرما هرکدام یک نماینده دارند! و از آنجا که برتری امپریالیستی باید در همه جا از نظر قانونی هم تثبیت شود، شورای اداره امور این سازمان، از دوگروه با امتیازات متفاوت تشکیل می شود. چیزی شبیه شورای امنیت سازمان ملل.

یعنی نمایندگان دولتهای امپریالیستی، عضو دائم شورای اداره امور سازمان جهانی کار هستند و هر دو سال یکبار از بین بقیه دولتها، چند عضو غیر دائم هم انتخاب می شوند!

نتیجه اصلی که از این سابقه و عملکرد می توان گرفت اینست که "سازمان جهانی کار" يك نهاد به شدت سیاسی است. این نهاد به امور سندیکایی و حیطه قوانین کار، در درجه اول به آن خاطر می پردازد که منافع سیاسی معینی را در دنیا تامین و تضمین کند. این نهاد اگر چه در آغاز به کشورهای امپریالیستی می پرداخت، ولی از آنجا که سیاست جهانی عمدگی پیدا کرد و موج انقلابات در همه دنیا و به ویژه در کشورهای تحت سلطه بالا گرفت، حیطه تعیین قوانین و مقررات و مداخله و نفوذش را به همه کشورها گسترش داد. سازمان جهانی کار جزئی از سازمان ملل شد و همانطور که دیدیم کوشید در تحولات کشورهای مختلف ایفای نقش کند. اشاره به مهمترین نقش سیاسی که تا به حال این سازمان در اوضاع بین المللی بازی کرده به حد کافی افشاگر و عبرت آمیز است. سازمان جهانی کار یکی از اهرم های مهم بلوک غرب در دوران جنگ سرد علیه بلوک شرق بود که دوشادوش کلیسای کاتولیک، در تثبیت موقعیت و ایجاد فضای فعالیت برای سندیکای "همبستگی" به رهبری لخ والسای (کارگر اما نماینده بورژوازی) نقش مهمی داشت. بله، از دل جنبش های کارگری و به یاری "سازمان جهانی کار" و سیاست "سه جانبه گرایی" آن، چنین چیزهایی هم می تواند سر بلند کند!

برای اینکه به طور ملموس از نتایج عملی و روزمره "سه جانبه گرایی" با خبر شوید می توانید به اخبار مبارزات کارگری در آلمان امپریالیستی یا در ترکیه و برزیل تحت سلطه امپریالیسم نگاه کنید. به محض این که فضای مقاومت و اعتراض کارگری داغ می شود و بوی اعتصاب به مشام می رسد، یا حتی موجی از اعتصابات به راه می افتد، دولت نماینده اتحادیه کارفرمایان و اتحادیه های کارگری را فرا می خواند تا راه کنترل اوضاع را هر چه سریعتر پیدا کنند. راه حل معمول نیز، سرکوب حرکت رادیکال درون جنبش کارگری، فشار بر کارگران مبارزه جوتر و آگاه تر، و تقویت سازشکاران با طرح وعده های موهوم و به اصطلاح پیشنهادات "بینابینی" است. موج که فرو نشست، طرح ها را در بحبوحه سکوت تایید آمیز اتحادیه های کارگری به تدریج پیاده می کنند.

تا اینجا رابطه سیاست "سه جانبه گرایی" را با اهداف و تدابیر سرمایه داری امپریالیستی نشان دادیم که البته کاری لازم است، اما همه ماجرا را بیان نمی کند. واقعیت اینست که این سیاست در هر جامعه معین، و در عرصه مبارزه طبقاتی میان طبقه کارگر و طبقه حاکم، مفهوم و نتایج معینی دارد. اولین حقیقتی را که تبلیغ این سیاست در ذهن کارگران خدشه دار می کند، معنا و ماهیت دولت است. "سه جانبه گرایی"، دولت و کارفرما (سرمایه دار) را جدا از هم تصویر می کند. این تحریف يك واقعیت اساسی است: دولت نماینده طبقات استثمارگر حاکم است. دولت حافظ منافع پایه ای و عمومی نظام سرمایه داری است. دولت دستگاه سرکوب طبقات تحت استثمار توسط طبقات حاکم است. سیاست و به طور کلی سیاستهای نظامی، امنیتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به حفظ سلطه و حاکمیت طبقات معینی از جامعه خدمت می کند که در تضاد آشتی ناپذیر با اکثریت اهالی قرار دارند. ایدئولوژی دولت طبقاتی، در خدمت تحکیم و توجیه و تقدیس روابط استثمار و موجودیت طبقه استثمار است. اگر کارگران در مورد ماهیت دولت و رابطه آن با طبقات گوناگون درك درستی نداشته باشند، به دفعات با هر تغییر چهره دولت (تغییر حکومتها) و بر پایه شعارها و وعده های "کارگری" و "مردمی" جناح های فریبکار، به کمک و اقدامات بالایی ها

چشم امید می بندند. و راه حل واقعی که چیزی جز اتکاء به نیروی پایینی ها و مبارزه آگاهانه و متشکل و منضبط کارگران و زحمتکشان نیست را گم می کنند. کارگران با پیروی از این سیاست، مرتبا به تب راضی می شوند و حتی در دستیابی به ابتدایی ترین مطالبات اقتصادی و رفاهی خود نیز با هزار مشکل و مانع روبرو خواهند شد. اگر در ذهن کارگران و طبقات محکوم، دولت از ماهیت و مفهوم طبقاتی اش جدا شود، زمینه برای تبعیت و تسلیم توده های مردم به سیاست و ایدئولوژی طبقات حاکم هموارتر خواهد شد. با این درک تحریف شده و مغشوش از دولت، حاکمان خیلی راحتتر می توانند کارگران و زحمتکشان و ستمدیدگان را زیر پرچم های دروغینی مثل "وحدت ملی" و "منافع ملی" بسیج کنند. حتی می توانند آنان را در شرایط وقوع جنگها و کشمکش های ارتجاعی به گوشت دم توپ خود تبدیل کنند.

اتفاقی نیست که **مدافعان سیاست** "سه جانبه گرایی" در جنبش کارگری ایران، همزمان از نقشی که تشکیل سندیکاها و فدراسیون های سندیکایی در سراسر کشور می تواند در ایجاد "وحدت ملی" و "مقابله با نیروهای متخاصم به کشور" بازی کند، حرف می زنند. خودشان هم می دانند که سیاست است که همه چیز را رقم می زند. آنان برای ترغیب دولت در به رسمیت شناختن تشکلات کارگری، مجبور شده اند به یک مساله سیاسی چنگ بیندازند. یعنی دولت را قانع کنند که به خاطر کمکی که این اقدام به "وحدت ملی" می کنند به این خواسته گردن گذارند! صاحبان این طرز فکر به کارگران می گویند که اگر حکومت حرکت ما برای ایجاد تشکل مستقل کارگری را سرکوب نکند و اگر نهادهای واقعا کارگری را به رسمیت بشناسد می توانیم يك **وحدت ملی بزرگ** و واقعی به وجود بیاوریم. اما نکته اینجاست که سرکوب جنبش کارگری و زیر پا نهادن منافع طبقه کارگر، دقیقا همان **نقشی** است که بر عهده دولت قرار دارد. دولتی که چنین نکند، دولت نیست. این نهایت خودفریبی و عوام فریبی است که فکر کنیم دولت بر اثر فشار از پایین، **ماهیت طبقاتی** خود را رها خواهد کرد و به نهاد تنظیم کننده روابط بین طبقات تبدیل خواهد شد و همزمان منافع طبقات حاکم و محکوم را اینجا و آنجا نمایندگی خواهد کرد.

اگر قرار است طبقه کارگر و بقیه قشرها و طبقات ستمدیده جامعه به بخشی از خواسته های خود تحت همین نظام و دولت دست یابند، مطمئنا باید راه مقاومت و مبارزه مستقل، رزمنده و رادیکال توده ای را دنبال کنند. این راه در زمینه تشکل یابی و سازماندهی به معنی تلاش برای ایجاد تشکل های متنوع و مستقل کارگری از پایین بدون چشمداشت از مقامات و بدون رجوع به بالایی هاست. این به معنی استقامت و مبارزه همدلانه کارگران آگاه و مبارز برای حفظ و ادامه کاری این تشکل ها با استفاده از تاکتیک های مناسب است. تاکتیک هایی که هم راه فشار و تهدید و سرکوب دولتی را سد کند و هم در زمینه استقلال تشکل ها ذره ای به سرمایه داران و دولت شان باج ندهد. باید تاکید کنیم که تحقق حتی ابتدایی ترین خواسته های کارگران نتیجه چنین مبارزه و چنین تشکل هایی است. به قولی "اصلاحات واقعی و ماندگار، **محصول** مبارزه انقلابی است." تاریخ در همه کشورها نشان داده که بدون اعتصابات و اعتراضات و مبارزات رزمنده پیگیر و مستقل کارگران، هیچ کارفرما و دولت نماینده کارفرمایی را نمی توان بر سر میز کشاند و آنان را به طور واقعی وادار به عقب نشینی کرد. اگر چنین مبارزه ای پیش شرط طرح مطالبات، بستر طرح مطالبات، و پشتوانه طرح مطالبات نباشد، بر سر میز چانه زنی فقط کلاه گشاد و سرکوب و فلاکت بیشتر نصیب کارگران می شود. این از ابتدایی ترین مطالبات اقتصادی و رفاهی. **رهایی کامل و واقعی از چنگال**

استثمار که جای خود دارد و ابزار و برنامه خود را می طلبد!

بدون شك همه فعالان جنبش کارگری و مدافعان طبقه کارگر، همه کارگران مبارز باید از هر تلاشی که برای بیرون کشیدن خواسته های بر حق کارگری از حلقوم سرمایه داران انجام می شود حمایت کنند. و این شامل مبارزه برای تغییر در قانون کار موجود هم هست. اما این **حقیقت** هیچگاه نباید خدشه دار شود که در جامعه و نظام طبقاتی، قانون کار یعنی تنظیم قانونی روابط میان استثمارگر و استثمار شونده. از دید منافع دراز مدت طبقه کارگر، در جامعه سرمایه داری قانون کار متریقی وجود نداشته و نخواهد داشت. در همین زمینه، مبارزه برای تحقق خواسته مهم تشکل مستقل کارگری نیز باید بدون چون و چرا مورد حمایت قرار گیرد. اما باید دانست که نهادهایی از قماش "سازمان جهانی کار" و یا نهادهای نماینده سرمایه داری در کشور، هرگز پشتیبان ایجاد تشکل مستقلی به معنای واقعی اش نخواهد بود. آنها طرفدار "تشکل های مستقل کارگری" وابسته به خود هستند! و حتی اگر يك تشکل کارگری واقعا مستقل شکل بگیرد، تمام تلاش خود را برای سرکوب و از هم پاشاندن، و یا فاسد کردن و تسخیر آن توسط نیروهای خود به کار خواهند گرفت. این هم یکی دیگر از درسهای گرانبهای تاریخ بیش از ۱۵۰ سال مبارزه طبقاتی کارگران در سراسر دنیاست.

فردا از آن طبقه کارگر است!

کارگر قهرمان، رهبر زحمتکشان، پر خروش پر توان، علیه دولت سرمایه دار!

(جمعی از فعالین کارگری)

kargaran_fa@yahoo.com

مهر ۱۳۸۶